

(فرہنگ مصاد عربی - فارسی)

کتاب المہذب فی المصاد

یعقوب بن احمد کردی نیشابوری

(تالیف پس از سال ۳۸۰ ہجری قمری)

نسخہ برگردان دستنویس شمارہ ۵۳۵

کتابخانہ مجلس شورای اسلامی

تحقیق

مسعود قاسمی



-
- | | | |
|-------------------------|---|---|
| سرشناسه | : | کردی نیشابوری، یعقوب بن احمد، - ۴۷۴ ق. |
| عنوان و نام پدیدآور | : | کتاب المذهب فی المصادر / یعقوب بن احمد کردی نیشابوری؛ تحقیق مسعود قاسمی |
| مشخصات نشر | : | تهران: مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب؛ ۱۴۰۰ |
| مشخصات ظاهری | : | هشتاد و دو، ۲۶۶، ۶ ص. |
| فروست | : | میراث مکتوب؛ ۲۷۰. نسخه برگردان؛ ۳۹. |
| شابک | : | 978-600-203-255-3 |
| وضعیت فهرست‌نویسی | : | فیا |
| یادداشت | : | نسخه برگردان دستنویس شماره ۵۳۵ کتابخانه مجلس شورای اسلامی |
| یادداشت | : | بالای عنوان: فرهنگ مصادر عربی - فارسی |
| یادداشت | : | کتابنامه: ص. [۲۶۱] - ۲۶۶. |
| عنوان دیگر | : | فرهنگ مصادر عربی - فارسی
Arabic Language-Dictionaries-Persian |
| | | زبان عربی - اسم مصدر |
| | | Arabic Language-Gerund |
| شناسه افزوده | : | قاسمی، مسعود، ۱۳۳۱ - |
| شناسه افزوده | : | مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب |
| رده‌بندی کنگره | : | PJ ۶۶۳۶ |
| رده‌بندی دیویی | : | ۴۹۲/۷۳ فا |
| شماره کتابشناسی ملی | : | ۸۶۹۷۹۱۹ |
| اطلاعات رکورد کتابشناسی | : | فیا |
-

(فرهنگ مصادر عربی - فارسی)

کتابُ الْمُهَذَّبِ فِي الْمَصَادِرِ

يعقوب بن احمد كُردی نیشابوری

(تألیف پس از سال ۴۳۸ هجری قمری)

نسخه برگردان دستنویس شماره ۵۳۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

تحقیق

مسعود قاسمی



مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب

تهران ۱۴۰۰ ه.ش

(فرهنگ مصادر عربی - فارسی)
کتاب المَهْدَب فی المصادر

•
يعقوب بن احمد كُردی نیشابوری
(تألیف پس از سال ۴۳۸ هجری قمری)

•
تحقیق
مسعود قاسمی

•
ناشر: میراث مکتوب
مدیر تولید: محمد باهر
ترجمه گزیده مقدمه به انگلیسی: مصطفی امیری
آماده سازی تصاویر و صفحه آرا: محمود خانی
مدیر فنی و امور چاپ: حسین شاملوفرد
چاپ اول: ۱۴۰۰
شمارگان: ۲۰۰ نسخه
بها: ۲۱۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۰۳-۲۵۵-۳ ISBN 978-600-203-255-3

چاپ (دیجیتال): میراث

شماره فروش:

همه حقوق متعلق به ناشر و محفوظ است
نشر الکترونیکی اثر بدون کسب اجازه کتبی از ناشر ممنوع است

نشانی ناشر: تهران، ش. پ: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹
تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۲، دورنگار: ۶۶۴۰۶۲۵۸
E-mail: tolid@MirasMaktoob.ir
<http://www.MirasMaktoob.ir>

بسم الله الرحمن الرحيم

دریای از فرهنگ پر مایه اسلام و ایران در نسخه های خطی موج می زند. این نسخه ها بر حقیقت، کارنامه دانشمندان و نوابغ بزرگ و هویت نامده ما ایرانیان است. بر عمده هر نسلی است که این میراث پراج را پاس دارد و برای شناخت تاریخ و فرهنگ و ادب و موابق علمی خود به احیا و بازسازی آن اهتمام ورزد.

با همه کوششهایی که در سالهای اخیر برای شناسایی این ذخایر مکتوب و تحقیق و تبیین در آنها انجام گرفته و صد کتاب و رساله از شمندان نشر یافته هنوز کار نگارنده بسیار است و هزاران کتاب و رساله خطی موجود در کتابخانه های داخل و خارج کشور شناسانده و منتشر نشده است. بسیاری از متون نیز، اگرچه بارها بطبع رسیده، منطبق بر روش علمی نیست و تحقیق و تصحیح مجدد نیاز دارد.

احیاء و نشر کتاب و رساله های خطی و طیفه ای است بر دوش محققان و مؤسسات فرهنگی. مرکز پژوهشی میراث مکتوب در راستای این هدف در سال ۱۳۷۲ بنیاد نهاده شد تا با حمایت از کوشش های محققان و مصححان، و با مشارکت ناشران، مؤسسات علمی، اشخاص فرهنگی و علاقه مندان به دانش و فرهنگ، سهمی در نشر میراث مکتوب داشته باشد و مجموعه ای از شمندان از متون و منابع تحقیق به جامعه فرهنگی ایران اسلامی تقدیم دارد.

از فعالیت های دیگر مرکز چاپ نسخه بر گردان (فاکس میله) نسخه های خطی را از شمندان است. از این رو، با استفاده از تجاربی که تاکنون به دست آمده و با توجه به فعالیت های پیشین، در یک طرح منظم و روشمند، شماری از نسخه های خطی را بصورت نسخه بر گردان با مقدمه و نوامیه های سودمند در دسترس پژوهشگران قرار خواهیم داد.

فهرست مطالب

مقدمه	نُه
شیوه تالیف کتاب المَهْدَب فی المَصَادِر	یازده
ویژگی های املائی	چهارده
کلمات مشکول	پانزده
تشدید کلمات	شانزده
فعل های پیشونددار	شانزده
حروف اضافه	بیست
لغات و ترکیبات خاص	بیست و یک
روش تصحیح و تنظیم	هشتاد و یک
متن نسخه برگردان کتاب المَهْدَب فی المَصَادِر	۱۶۰-۱
نمایه ها	۱۶۱
نمایه الفبائی مصادر عربی با معادل های فارسی آنها	۱۶۳
نمایه برخی از لغات و ترکیبات فارسی	۲۵۱
منابع	۲۶۱

مقدمه

کتاب *المُهَذَّبُ فِي الْمَصَادِرِ*، بعد از فرهنگ *الْبُلْغَةُ الْمُتَرْجِمُ فِي اللُّغَةِ*^۱ (پایان تألیف: ۴۳۸ ق.)، اثر دیگری است از ادیب و لغوی مشهور قرن پنجم هجری، ابویوسف یعقوب بن احمد بن محمد بن احمد قاری کُردی نیشابوری (درگذشته: ۴۷۴ ق.)، که بین سال‌های ۴۳۸ تا ۴۷۴ هجری قمری تألیف شده است. این اثر، که ظاهراً بخش‌هایی از آن باقی‌مانده و به دست ما رسیده، دربارهٔ مصادرِ متداولِ ثلاثی مجرّد، ثلاثی مزید و رباعی در زبان عربی، با ترجمه و تعریف آن به فارسی و عربی است. ادیب یعقوب همان‌گونه که خود در مقدمهٔ عربی این اثر گفته است، بعد از تألیف فرهنگ *الْبُلْغَةُ الْمُتَرْجِمُ فِي اللُّغَةِ* و استقبالی که از آن شد، فرهنگ کتاب *المُهَذَّبُ فِي الْمَصَادِرِ* را تألیف کرده است. این فرهنگ در مجموعه‌ای است شامل سه اثر که همهٔ آن‌ها ناقص، بدون تاریخ و بدون نام مؤلف و کاتب است. اصل دستنویس این مجموعه که در کتابخانهٔ مجلس سنای سابق (مجلس شورای اسلامی کنونی) به شمارهٔ ۵۳۵/۱۴۴۳۳ (فیلموتیک: ۷۵۵۳) نگهداری می‌شود، ظاهراً از قرن هفتم هجری و شامل ۳۸۷ صفحه، در اندازهٔ ۲۳×۱۶/۵ است. آثاری که در این مجموعه وجود دارد به شرح زیر است:

اولین اثر (از صفحهٔ ۱ تا پایان صفحهٔ ۱۷۲): فرهنگ *الْبُلْغَةُ الْمُتَرْجِمُ* ادیب یعقوب نیشابوری؛

دومین اثر (از صفحهٔ ۱۷۳ تا پایان صفحهٔ ۳۳۱): فرهنگ مورد بحث کتاب *المُهَذَّبُ فِي الْمَصَادِرِ* او؛

۱. برای آگاهی دربارهٔ فرهنگ *الْبُلْغَةُ* و مؤلف آن، نک. صادقی ۱۳۸۶، ص ۳۹-۴۱ و ۱۴۰۰، ص ۳۹۹-۴۰۳.

سومین اثر (از صفحه ۳۳۲ تا پایان صفحه ۳۸۷): حکایتی است با تکبیت‌هایی از خاقانی، سعدی، ظهیر، معزی، نزاری و غیره.

در فهرستواره دستنوشته‌های ایران (دنا)، (ج ۱۰، ص ۴۰۰، شماره‌های ۲۸۰۶۳۷-۲۸۰۶۴۰) چهار دستنویس از فرهنگ کتاب المَهْدَب فی المَصَادِر در کتابخانه‌های مجلس سنای سابق، مرعشی، دانشگاه تهران و مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی معرفی شده است. به اشاره شفاهی آقای علی صفری آق‌قلعه، اصل دستنویس این فرهنگ، به شماره ۵۳۵/۲، در کتابخانه مجلس سنای سابق است و نسخه‌های موجود در سه کتابخانه دیگر عکس و فیلم همین دستنویس مجلس سنا است.^۱ نام کامل این فرهنگ، که در صفحه آغاز آن به خطی شبیه کوفی و ثلث نوشته شده، کِتَابُ الْمَهْدَبِ فی الْمَصَادِر است. متأسفانه برگ‌هایی از آغاز، میان و پایان این دستنویس ارزشمند افتاده، ولی یک صفحه از ابتدای خطبه و مقدمه عربی آن به شرح زیر باقی مانده است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَمَّا بَعْدُ حَمْدُ اللَّهِ الَّذِي عَمَّتْ فَوَاضِلُهُ كَافَّةَ الْخَلْقِ وَالصَّلَوةُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ الدَّاعِي إِلَى الْحَقِّ وَآلِهِ مَصَابِيحِ الدُّجَى وَمَفَاتِيحِ الْهُدَى. فَاتَى لَمَّا فَرَعْتُ مِنْ تَحْرِيرِ كِتَابِ الْبَلْغَةِ الْمُرْجَمَةِ فِي اللُّغَةِ وَرَأَيْتُ التَّنَافُسَ فِيهِ مِنْ طَالِبِيهِ دَاعِيًا إِلَى اسْتِنَافِ الْعِنَايَةِ بِجَمْعِ مِثْلِهِ فِي الْمَصَادِرِ وَإِدَاعِي آيَاةِ الْمُسْتَعْمَلِ دُونَ النَّادِرِ وَسُلُوكِي طَرِيقَةَ إِبْرَاهِيمَ الْفَارَابِيِّ^۲ فِي

۱. جناب آقای علی صفری آق‌قلعه، در معرفی و شرح کتاب امثلة بحور الشعر، که یکی از آثار ادیب یعقوب کردی نیشابوری به عربی است، درباره کتاب المَهْدَب فی المَصَادِر نوشته‌اند: «همو کتاب المَهْدَب فی المَصَادِر را که فرهنگی از مصادر عربی مترجم به زبان فارسی است، پس از نگارش البلغه نگاشته است. باتوجه به تاریخ نگارش البلغه و تاریخ درگذشت وی می‌توان دانست که المَهْدَب میان سال‌های ۴۳۸ تا ۴۷۴ ق نگاشته شده است (برای نسخه‌های اثر در ایران نک: درایتی: ۴۰۰/۱۰). چون دیباجه اثر نشان می‌دهد که المَهْدَب پس از البلغه نگاشته شده و ضمناً گرایش شیعی مؤلف را نمایان می‌کند...» (صفری آق‌قلعه ۱۳۹۴، ص ۲۹۰).

۲. ابراهیم فارابی - ابوالبراهیم اسحق بن ابراهیم فارابی (درگذشته: حدود سال ۳۵۰ ق.)، مؤلف فرهنگ عربی به عربی دیوان‌الآداب، شامل همه صیغه‌ها و ساخت‌های کلمات (اسماء، افعال، مصادر).

مجموعه دیوان الادب و ایشاری ما فُظِنَ له من ترتیبِ رَایع لم یُسَبِّحَ الیه و لَمْ یُرَاحَمْ علیه دون ما عمله ابوعلی الجعفری التیزانی الصریر^۱ و غیره مَمَّنْ تَقَدَّمَه او تَأَخَّرَ عنه اسْتَخَرْتُ اللّٰه تعالی فی الابتدا بِهِ وَ التَّصَدَّى لَعْمَلِه مُرَاعِیاً شَرْطِی فی الاختیارات مِنْ تَهْذِیْبِ یَکْسوْهَا رَوْنَقاً و یَزِیْدُهَا أَنْقاً و عَزَّیْتُهُ مِنَ الشَّوَاهِدِ بِالشَّعْرِ...».

همان‌طور که اشاره شد، بخش‌های متعددی از فرهنگ حاضر گم شده و در دست نیست. صفحات باقی‌مانده این دستنویس، که بعضاً جابه‌جا صحافی شده، مجموعاً شامل ۱۶۰ صفحه (۸۰ برگ) است و از صفحه ۳، «بَابُ فَعَلٍ یَفْعَلُ بِکَسْرِ الْعَیْنِ مِنَ الْمَاضِی وَ فَتْحِهَا مِنَ الْمُسْتَقْبَلِ»، آغاز می‌شود و در صفحه ۱۶۰، با بخشی از «بَابُ فَعَلٍ یَفْعَلُ بِفَتْحِ الْعَیْنِ مِنَ الْمَاضِی وَ کَسْرِهَا مِنَ الْمُسْتَقْبَلِ»، پایان می‌یابد.

شیوه تألیف کتاب‌المُهَذَّب فی المَصادر

همان‌گونه که مؤلف در مقدمه عربی خود گفته است، در این فرهنگ تنها مصادر رایج و مستعمل عربی را ضبط کرده نه مصادر نادر را، و در ترتیب و تدوین آن از شیوه بی‌نظیر ابراهیم فارابی در مجموعه دیوان‌الادب او پیروی کرده است؛ روشی که پیش از او و در زمان او به کار گرفته نشده و با آنچه ابوعلی جعفری تیزانی نابینا و جز او، از متقدمان و متأخران، برگزیده‌اند متفاوت است.

در زیر به شیوه‌هایی که در تألیف فرهنگ کتاب‌المُهَذَّب فی المَصادر به کار رفته توجه می‌کنیم.

- شش سطر ناقصی که در صفحه ۵ دستنویس باقی مانده، و در تعریف افعال مهموز و ابواب ثلاثی مجرّد و ثلاثی مزید است، نشان می‌دهد که مؤلف پس از مقدمه کتاب، درباره ویژگی‌های ساختاری و صرفی مصادر ثلاثی مجرّد و غیر ثلاثی مجرّد سالم و غیر سالم

۱. ابوعلی جعفری تیزانی - ابوعلی محمد بن عمرو الجعفری التیزانی (لغوی نیمه دوم قرن چهارم)، مؤلف فرهنگی در مصادر عربی. (برای آگاهی بیشتر، نک. صادقی ۱۳۹۷، ص ۸؛ نحوی ۱۳۹۷، ص ۱۴۵-۱۴۷؛ قائم‌مقامی ۱۳۹۷، ص ۱۴۸-۱۵۰).

توضیحاتی به زبان عربی داده و بعد از آن مصادر سالم ابواب ششگانه معروف ثلاثی مجرد، مصادر سالم ابواب ثلاثی مزید، رباعی مجرد، رباعی مزید و پس از اتمام مصادر سالم، مصادر غیر سالم یعنی مضاعف، مثال (معتل الفاء)، ذوات الثلاثه (اجوف)، ذوات الأربعة (ناقص)، معتل العجز (لثیف مفروق)، مهموز الوسط، مهموز العجز (مهموز اللام) را با معادل‌ها و تعریف‌های فارسی یا عربی آن‌ها آورده است.

طبق شمارش نگارنده این سطرها، در بخش‌های بازمانده از فرهنگ حاضر تعداد چهار هزار و صد و بیست و پنج (۴۱۲۵) مصدر عربی ضبط شده است که تعریف و معنی پانصد و هشتاد و شش (۵۸۶) مصدر آن به عربی است. همچنین آن دسته از مصدرهای عربی که نزد فارسی‌زبانان رایج و شناخته بوده، معنی نشده و روبه‌روی آن‌ها کلمات «معروف» و «معروفة» نوشته شده. تعداد این نوع مصادر شامل هفتاد و هشت (۷۸) مصدر است. باتوجه به موارد یاد شده، مصادر عربی باقی‌مانده‌ای که معنی و تعریف فارسی دارد شامل سه هزار و چهارصد و شصت (۳۴۶۰) مصدر است.

از آنجاکه هدف ادیب یعقوب، مانند مؤلفان دیگر این گونه آثار، آموزش زبان عربی بوده است، در این فرهنگ، در موارد متعدّد، بعد از آوردن یک مصدر و معنی فارسی یا عربی آن، صیغه مفرد مذکر غایب ماضی و یا متکلم وحده ماضی آن مصدر را نیز در شاهد و مثالی متذکر شده و در بعضی موارد به ویژگی‌های صرفی و معنایی برخی از افعال عربی نیز پرداخته است: «الخُرُورُ يَفْتِيذُنْ يَقَالُ خَرَّ سَاجِدًا» (ص ۱۸)؛ «التَّائِبُ سِتُونُ مَرَّةٍ وَ أَصْلُهُ إِتْبَاعُ الْأَثَرِ» (ص ۴۸). «الْإِنْدِفَانُ مِنَ الدَّفْنِ» (ص ۱۲۱). «التَّائِبُ بَانِكُ نَمَازِ كَرْدَن وَ أَصْلُهُ الْإِعْلَامُ» (ص ۴۸). «الْإِسْتِقَادَةُ مِنَ الْقَوْدِ» (ص ۹۳).

در فرهنگ حاضر صفاتی که بر وزن أَفْعَل و فَعْلَاء از افعال ثلاثی مجرد، باب‌های فَعِلَ يَفْعَلُ و فَعْلٌ يَفْعُلُ، در دو فرهنگ کتاب‌المصادر و تاج‌المصادر آمده، وارد نشده است، ولی خود مصدرش آمده است، مثلاً الْأَشْعَثُ، به معنی «کالیده موی»، و الْأَعْيُنُ، به معنی «فراخ چشم»، و الْأَخْيَفُ، به معنی «آنکه یک چشمش سبز بود و دیگر سیاه»، که در دو فرهنگ یادشده آمده است (زوزنی، ص ۲۲۰، ۲۳۸؛ مقرئ بیهقی، ۲۸۴، ۳۱۰، ۳۱۱) در فرهنگ

حاضر وارد نشده و به جای آن مصدر الشَّعَث، به معنی «کالیده شدن موی سر»، (ص ۵۲) و العَيْن، به معنی «فراخ چشم شدن»، (ص ۵۹) و الحَيْف، به معنی «یک چشم سبز شدن و دیگر سیاه»، (ص ۵۹) آمده که در این دو فرهنگ وارد نشده است.

- مصدر عربی که دو معنای متفاوت داشته باشد با معنی های مختلف خود تکرار شده است: «السَّيْدُ بنا افراشتن و السَّيْدُ ايضاً بنا کردن به گچ» (ص ۵۵).

- معنای اوّل یک مصدر عربی، که آن معنا در فارسی رایج است، به فارسی و معنای دیگر آن مصدر عربی، که آن معنا در فارسی رایج نیست، به عربی است: «الإِهْلَالُ مَاه نو بوذن... و الإِهْلَالُ ايضاً رَفَعُ الصَّوْتِ بِالتَّلْبِيَةِ» (ص ۲۳). «التَّخْلُّلُ خلال کردن و هُوَ ايضاً الدُّخُولُ فِي خَلَلِ الشَّيْءِ» (ص ۳۲). «التَّخْلِيلُ جاوید کردن و هُوَ التَّسْوِيرُ ايضاً» (ص ۴۰).

- مصدر دوم دو مصدر مختلف عربی که در کنار هم آمده و معنای یکسانی دارند، معنی نشده و «مِثْلُهُ» نوشته شده است: «السَّابُّ خوه کردن ت السَّاتُ مِثْلُهُ» (ص ۱۱). «التَّوَقُّعُ چشم داشتن ف التَّوَكُّفُ مِثْلُهُ» (ص ۴۳).

- برابر یک مصدر عربی رایج در فارسی معروف نوشته شده، ولی معنی ناشناخته و دیگر همان مصدر که در فارسی رایج نیست نوشته شده است: «الْقَصْدُ معروف... و الْقَصْدُ ايضاً بشکستن چوب» (ص ۷۲). «الإِيْمَانُ مَعْرُوفٌ و الإِيْمَانُ ايضاً ايمن گردانیدن» (ص ۱۶).

- در بعضی موارد یک مصدر با آمدن مصدر عربی متضاد آن معنی شده است: «التَّشْدِيدُ نَقِيضُ التَّخْفِيفِ» (ص ۲۴). «السَّمَاجَةُ نَقِيضُ المَلَاخَةِ» (ص ۵۴).

- یک مصدر کم استعمال و ناشناخته عربی در فارسی به یک مصدر عربی رایج در فارسی، از همان ریشه، معنی شده است: «التَّذْلِيلُ الإِذْلَالُ» (ص ۲۵). «الإِسْتِمَامُ الشَّمُّ» (ص ۲۸). «التَّخْلُسُ الإِخْتِلَاسُ» (ص ۱۲۸).

- گونه کم کاربرد یک مصدر به گونه رایج تر آن معنا شده است: «التَّبْيُغُ لُغَةٌ فِي التَّبَوُّغِ» (ص ۹۶). «الإِسْوِيْدَاذُ لُغَةٌ فِي الإِسْوِيْدَادِ» (ص ۹۹). «التَّبْكِيَةُ لُغَةٌ فِي الْبُكَاءِ» (ص ۱۴۷).

- برای معنی بعضی از مصدرهای ثلاثی مزید به ریشه سه حرفی و مصدر ثلاثی مجرد آن ها اشاره شده است: «الْمُضَاذَةُ مِنَ الضَّيْدِ» (ص ۲۶). «الإِسْتِقَادَةُ مِنَ الْقَوْدِ...» (ص ۹۳).

«التَّزُّهُ مِنَ الرُّهَةِ» (ص ۱۳۳). «التَّرَاحُمُ مِنَ الرَّحْمَةِ التَّرَاحُمُ مِنَ الرَّحْمَةِ» (ص ۱۳۶).

- برای شاهد مصدر به آیه قرآن (آیه ۸۱ از سورة الْقَصَص) استناد شده است: «الْخَسْفُ بِزَمِينٍ فَرُوبَرْدَن يُقَالُ خَسَفَ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ وَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ» (ص ۷۶).

- در بعضی موارد که یک فعل عربی دو یا چند معنی داشته، تنها به یک یا دو معنی آن (معمولاً به معنی رایج آن در فارسی) اشاره شده است: «تَطْرِيقُ رَاهِ وَاِدَادَن» (ص ۱۰۶).
- در مواردی یک مصدر عربی با مصدرِ عربیِ دیگرِ رایج در فارسی تعریف شده است:
الْأَرْنُ النَّشَاطُ/ ۱۴. الْقَمَاءَةُ الذِّلَّةُ/ ۱۵. الْبَأْسُ الشَّجَاعَةُ/ ۱۵.

- در اکثر موارد مصادر عربی شناخته و رایج در فارسی، تعریف نشده و معادلی ندارد و مقابل آن مَعْرُوفٌ و مَعْرُوفَةٌ نوشته شده است. این امر نشان می‌دهد که این‌گونه لغات عربی از دیرباز در زبان فارسی نفوذ کرده و رواج یافته است. تعدادی از این نوع مصادر چنین است: الْإِمْلَاءُ/ ۱۴۴. الْإِشَارَةُ/ ۶۰. الْأُنْسُ/ ۱۳. التَّرْتِيبُ/ ۳۸. التَّصَرُّفُ/ ۱۳۰. التَّغْيِيَةُ/ ۱۴۶. التَّغْوِيذُ/ ۶۳. الرُّغُونَةُ/ ۳۳. الزِّيَارَةُ/ ۴۶. الْفَخْرُ/ ۸۴. الْقِيَّاسُ/ ۵۶. الْمُخَاصَمَةُ/ ۱۱۲. الْمُدَاهَنَةُ/ ۱۱۳. الْوُسُوسَةُ/ ۴۴.

ویژگی‌های املایی

- نشانه مدّ الف ممدود (~) فقط در کلمات زیر گذاشته شده است:

آب/ ۱۷، ۵۰، ۷۷؛ بَاب/ ۷۵، ۸۱، ۱۱۹؛ آبستن/ ۲۱؛ آخِرِیَان/ ۸؛ آخو کردن/ ۱۱، ۵۵؛ آرزو/ ۵۱، ۵۸؛ آس/ ۸۹؛ آسان/ ۶۴؛ آستر/ ۱۰۸؛ آشامیدن/ ۱۵۴؛ بَاب/ ۶۷، ۸۱؛ بآرزو/ ۶۴، ۱۴۸؛ بجای/ ۸؛ بجای/ ۸؛ زبان آور/ ۵۲؛ فرو آوردن/ ۷۷؛ مناظرت/ ۱۳۵؛ همتآ/ ۱۱۳.

- حرف پ در کلمات زیر با سه نقطه، و در موارد دیگر با یک نقطه نوشته شده است:

پا = به پا/ ۶۹. پیایه = به پایه/ ۱۵۱. بیایی/ ۴۱، ۱۳۵. چهارپای/ ۹۲. خاک پاشیدن/ ۱۰۳. پای/ ۱۹، ۶۵، ۸۵، ۱۳۸، ۱۴۰. پائیدانی/ ۶۹. پر/ ۱۶، ۵۶، ۸۸، ۱۴۲. پرآب = پرآب/ ۱۴۰. پراکندن/ ۸، ۲۴. پراکنده شدن/ ۱۳۱. پرده/ ۷۸، ۱۲۰. پرسیدن/ ۱۰۹. پرسیدن/ ۱۰۹.

۱۴، ۸۴. پُر کردن/ ۱۳، ۱۶، ۳۷، ۸۹. پرده/ ۷۸. پروازدن/ ۱۵۸. پروردن/ ۳۱، ۳۹، ۱۴۱، ۱۴۶، ۳۱۷. پرورده شدن/ ۱۵۰. پری/ ۷۷. پریزن/ ۵۶. پستان/ ۸. پند/ ۴۱، ۸۷، ۲۵۹. پوشیدن/ ۱۲۷، ۱۲۹. پویانیدن/ ۲۱. پوئیدن/ ۶۸، ۱۴۱. پی، پی/ ۲۸، ۷۳، ۷۴، ۱۳۴، ۱۳۸. درپوشیدن/ ۱۷، ۱۲۶، ۱۲۹. سپری/ ۱۹، ۲۳.

- حرف چ همه جا با یک نقطه (ج) نوشته شده، و در دو کلمه زیر با سه نقطه (چ):

بچین/ ۱۴۹. چره کردن/ ۸۶.

- حرف د، بعد از مصوّت، و در اکثر موارد، ذ نوشته شده است.

- حرف گ همه جا با یک سرکش (ک) است.

- یک بار زیر حرف «س» در کلمه بُوست (= پوست)/ ۸۸ سه نقطه گذاشته شده است (پوپست).

- یاء پایانی بن مضارع افعالی که با پسوند -یدن آمده است، با یاءِ ابتر (همزه) نوشته شده:

اونائیدن/ ۳. بوئیدن/ ۳۲، ۱۲۳، ۱۵۳. پوئیدن/ ۶۸، ۱۴۱. خائیدن/ ۶۸. ورائنکرائیدن/ ۷۰.

- دو نقطه در بعضی از کلمات، در موارد متعدّد، به طور عمودی نگارش شده است.

- صفحه ۷ و ۸ دستنویس با قلمی دیگر کتابت شده است.

کلمات مشکول

آبستی/ ۳. آراسته/ ۹۲. آرمان/ ۱۳۱. آزا/ ۴۴. ازا (= آزاد)/ ۲۰، ۲۴، ۷۸. آسیا/ ۱۵۸. آوُشردن/ ۷۴. آویخته/ ۱۳۲. آهن (= آهن)/ ۱۹. ببردن/ ۳۹، ۸۸، ۱۵۶. بخندیدن/ ۳۴. ببردن/ ۳۹، ۱۵۶. برکشیدن/ ۲۶. بسودن/ ۶۵. بشخیدن/ ۱۲۵. بشکستن/ ۷. بوسه دادن/ ۱۰۷. پی/ ۷۴. تشویر/ ۶۳. تشویرزده/ ۹۵. تَک، تَک/ ۲۲، ۳۰، ۱۵۹. تَک دل/ ۱۰۳. حوض/ ۹۲، ۱۰۴. خاصه/ ۲۸. حَدث/ ۹۹. خردن/ ۶۷. خشم/ ۱۶۰. حصی/ ۱۳. خضاب/ ۷۰. خُور/ ۷. حَوّه/ ۶۷. خَیو/ ۱۴. دشمن/ ۹۲. دُشنام/ ۲۶. دمیدن/ ۴۵. دُو (شماره)/ ۱۰۷. رُبُودن/ ۱۱۴. رَخنه/ ۱۲۰. رُسیدن/ ۱۵۰. سِتودن/ ۴۸. سَور/ ۷. سَحا

(= بندِ نامه) / ۹۹. سَراوِیذن / ۱۰۰. سَرکین (= سرگین) / ۴۰. شُره (= سرو) / ۷۲. سَلَمِ داذن / ۳۷. سَوکند (= سوگند) / ۱۶، ۳۷، ۷۶، ۱۰۵. سَیرِ برامذن / ۱۳۲. سَیراب / ۸۸. شِشُر / ۱۳. شَرِیف / ۳۳. شَرِیفِ شَدَن / ۵۴. شَمشیر / ۱۵۱. صَید / ۱۱۵. صَیرفی / ۷۷. غَلَط / ۱۱۱. عَمامَه / ۲۸. فِدَا / ۱۰۳. فِرَاکردن / ۸۹. قِمَار / ۱۱۰. قُوت / ۴۵. کَالَم / ۶۴. قَی / ۹۵. کَلُو (= گلو) / ۹۰. کَهِی / ۲۶. گَشَنی / ۱۰۰. کَلُو (= گلو) / ۹۰. کُمِیت / ۱۳۷. مَرغ / ۲۴. مَسَی / ۹۹. مَوج / ۱۱۷. میوَه / ۳۶. نَاشِکیایی / ۴۹. نِزار / ۸۹. نَو / ۳۰. وَالی / ۴. هَوِیذا، هَوِیذا / ۹۴، ۱۵۹. یَکِ جِشَم / ۶۳.

تشدید کلمات

بر کلمات فارسی و عربی زیر نشانه تشدید گذاشته شده است:

بِیرانیدن (= بیرانیدن) / ۶۰. بَیرِیذن / ۱۱۳. تامل / ۱۲۶. تَعَهْد / ۴۶. تَکَبَّر / ۵۷. حَجَّت / ۱۴۴. دَرانِیذن / ۷۷. عَدَّت / ۲۷. غَزَه / ۲۷. غَلَه / ۲۳. کَرِی کر / ۵۳. لَذَّت / ۲۷. مَتَحَبَّر / ۵۷، ۵۸، ۹۶. مَظَلع / ۳۶.

فعل‌های پیشونددار

فعل‌های زیر با پیشوندهای اندر، به، با، باز، بر، در، فا، فرا، فرو، وا، ورا آمده است. این پیشوندها در اکثر موارد برای تقویت و تأکید معنای فعل و در بعضی موارد برای تغییر معنای آن به کار رفته است. بعضی از این پیشوندها مانند باز- (بازکردن میوه) = اِجْتِناء / ۱۵۱، به معنی «چیدن میوه از درخت»؛ بر- (پایه‌پایه برشدن) = تَرَقَّی / ۱۵۵، به معنی «بالا رفتن پایه به پایه»؛ در- (درآمدن) = سَلُک / ۶۸، به معنی «داخل کردن»؛ فرا- (در فراکردن) = اِجافَه / ۶۱، به معنی «باز کردن و گشودن در»، در مواردی، استقلال معنایی دارند و نوعی تکواژ آزادند و می‌توانند با فعل بعد از خود در شمار فعل‌های گروهی قرار گیرند.

اندر- (پهلوی: andar): اندر بستن / ۴.

به- (پهلوی: bē): بانباشتن / ۷۹، ۱۷، ۶۳. بایستادن / ۱۲۸، ۲۲، ۹۴، ۱۴۹، ۹۷. بَیردن /

۳۳، ۲۱۱، ۶۳، ۸۸، ۱۰۸، ۱۴۴، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۴۷. بیریدن/ ۱۱۴، ۱۳۵. بیستن/
 ۶۷، ۸۹، ۱۴۲، ۱۰، ۱۵، ۷۸. بیسودن/ ۶، ۲۶، ۱۱۷، ۱۵۷. بیوسیدن/ ۱۱۷. بیرانیدن/
 ۶۰. پرداختن/ ۸۷. پرهیزیدن/ ۴۱، ۱۲۶، ۴۳. پوشانیدن/ ۱۴۸، ۱۴۶. پوشیدن: تخمیر/
 ۴۰. بیچیدن/ ۷۲. بتافتن/ ۳۵. تراویدن/ ۸۱. بجستن/ ۳۴، ۷۴. بجنیدن/ ۱۱۵.
 بجهانیدن/ ۴، ۱۴۶. بجسبانیدن/ ۶۱. بجسبیدن/ ۸۳، ۵۶، ۴۶. بجشانیدن/ ۶۱. بجیدن/
 ۱۷، ۱۰۸. بخراشیدن/ ۸۱، ۸۲. بخندیدن/ ۳۴، ۵۰. بخوابانیدن/ ۳۵. بخوستن/ ۱۴.
 بخیزانیدن/ ۲۲. بخیزیدن/ ۱۹، ۵۰، ۸۵. بدادن/ ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۷۸، ۱۳۶، ۱۴۷. بداشتن/
 ۱۹، ۲۷، ۶۸، ۱۱۰. بدآنستن/ ۹۷. بدرفشیدن/ ۳۲. بدمیدن/ ۱۲۹. بدوآنیدن/ ۱۲۲. براندن/
 ۵۶. برانده شدن/ ۹۲. برستن/ ۹۹، ۶۶. برفتن/ ۱۴۹. برمیدن/ ۴۶. برنجانیدن/ ۸۳، ۱۴۸.
 برویانیدن/ ۴۷. برهانیدن/ ۳۶، ۱۰۷، ۱۲۲، ۱۴۶. بریزانیدن/ ۱۴۷، ۱۴۴. بریزیدن/ ۱۲۶.
 بزدن/ ۱۷، ۱۳۵. برساییدن/ ۳۶. برسیدن/ ۱۴۵. برویانیدن/ ۱۴۳. باختن/ ۱۱۲. بستدن/
 ۴۲، ۷۸، ۸۶. بستودن/ ۸۹. بسودن/ ۳، ۹۰. بشدن/ ۱۲۰، ۵، ۱۱، ۷۷، ۱۳۲، ۱۴۲، ۸۶،
 ۹۲، ۱۰۱، ۱۴۴، ۱۱۹. بشکستن/ ۷، ۷۲. بشکفتن/ ۸۹، ۱۲۶. بشوریده شدن/ ۹۵.
 بکاستن/ ۱۸، ۵۶، ۱۱۵. بکردن/ ۱۳، ۲۱، ۳۳، ۳۳، ۳۸، ۸۱، ۱۰۹، ۴۰، ۴۷، ۶۲،
 ۶۴، ۶۷، ۶۷، ۸۱، ۱۴۶، ۸۳، ۸۶، ۱۱۲، ۹۵، ۱۲۹، ۱۴۳، ۱۴۸. بکشتن/ ۱۴۶. بکندن/
 ۲۷، ۳۵. بگداختن/ ۶۲. بگذاشتن/ ۳۶، ۶۰، ۱۴۶. بگذرانیدن/ ۲۲، ۲۳۱، ۱۴۳.
 بگذشتن/ ۴۶، ۹۱، ۱۰۴، ۱۵۲، ۸، ۹۵. بگردانیدن/ ۶۴، ۱۰۵، ۳۳. بگردیدن/ ۹۶.
 بگریختن/ ۵۶. بگزاردن/ ۸. بگزیدن/ ۶۵. بگشتن/ ۶، ۲۵، ۶۸. بگفتن/ ۸۷. بماندن/ ۶،
 ۱۹، ۱۲۲، ۱۴۵، ۷. بمردن/ ۴۵. بنشاندن/ ۳۶، ۱۲، ۷۲. بنشستن/ ۷، ۴۱. بنهادن/ ۴۲.
 بیاراستن/ ۴۰، ۵۷، ۶۳، ۶۴. بیازردن/ ۴۲. بیالودن/ ۶۴، ۸۶. بیامدن/ ۸۶. بیاوردن/ ۴۷،
 ۱۴۴. بیاویختن/ ۱۰۶، ۹۹. بیفتیدن/ ۱۸، ۶۶. بیفکندن/ ۶۳، ۷۶، ۸۷، ۱۴۳، ۳۰، ۶۷،
 ۱۰۷. بینداختن/ ۱۴۲.

با- = وا- (صورت تحوّل یافته باز. پهلوی: abāz): با فروختن/ ۸۶. با گذاشتن/
 ۱۶. بامانستن/ ۹۷. بایافتن/ ۱۶۰.

باز- (پهلوی: abāz): بازآمدن/ ۴۶، ۴۶، ۷۶، ۵۱. بازآوردن/ ۴۸. بازایستادن/ ۱۵۱، ۱۳، ۴۷، ۷۷، ۱۱۲. بازخریدن/ ۱۵۶. بازخفتن/ ۱۵۳. بازخواندن/ ۶. بازداشتن/ ۶۴، ۱۴۲، ۷۷، ۹۲، ۱۰۷، ۱۱۰. بازداشته شدن/ ۹۶. باززدن/ ۱۴۲. بازشدن/ ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۵۵. بازکشیدن/ ۸۲. بازکردن/ ۷، ۱۳، ۳۰، ۳۹، ۶۵، ۶۷، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۴، ۸۹، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۵۱. بازگردانیدن/ ۹، ۳۶، ۶۰، ۷۱، ۷۶، ۷۷. بازگردیدن/ ۱۲۰. بازگرفتن/ ۷۹، ۱۲۱.

بر- (صورت تحوّل یافته اَبَر . پهلوی: abar): برآسایانیدن/ ۲۳، ۶۰. برآسودن/ ۳۱، ۱۷. برآسوده شدن/ ۹۳. برآغالیدن/ ۴، ۱۵. برآماهیدن/ ۴، ۴۳، ۴۹. برآمدن/ ۱۴، ۲۱، ۲۱، ۱۶، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۱۰۸، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۰. برآوردن/ ۲۳، ۶۰، ۷۱، ۷۱، ۷۹، ۸۶، ۱۱۷، ۱۵۸. برافتیدن/ ۹۹، ۱۱۹. برافروختن/ ۳۳. برافزولیدن/ ۲۵. برافکنیدن/ ۱۳۰، ۱۵۰. برانگیختن/ ۳۵، ۶۰، ۶۲. بربالیدن/ ۱۲. برچیدن/ ۶۶، ۱۳۱. برخاستن/ ۱۱۸، ۸، ۴۶، ۸۶، ۸۵، ۱۱۵، ۱۱۸. برخوردن/ ۱۳۰، ۱۰۵. بردادن/ ۱۴۸. برداشتن/ ۸۶، ۱۴۵، ۱۳۰. بردمیدن/ ۸۳، ۱۱۹. برزدن/ ۲۴، ۴۷، ۴۸، ۶۶، ۷۲، ۷۴، ۱۰۸، ۱۲۸. برشدن/ ۱۲، ۴۰، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۵۵. برفراشیدن، برفراشیدن/ ۱۱۵، ۱۲۸. برفکنیدن/ ۸۳. برکردن/ ۱۶، ۲۵، ۳۲، ۸۸، ۱۰۶، ۱۳۱، ۱۰۸، ۱۲۹، ۱۴۷. برکشیدن/ ۲۶، ۲۸، ۵۷، ۶۳، ۷۷، ۸۲، ۱۰۱. برکنیدن/ ۶۳، ۸۴، ۸۷، ۸۴. برکنده شدن/ ۱۲۰. برگردیدن/ ۲۷، ۱۵۹، ۶۱. برگرفتن/ ۲۳، ۴۳، ۷۸، ۸۲، ۸۳، ۱۳۲، ۸۴، ۹۲. برگزیدن/ ۱۵، ۹۱، ۹۶، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۳۲، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۱. برمجیدن/ ۷۶. برنهادن/ ۱۸، ۳۵، ۵۶، ۶۹، ۷۸.

در- (صورت تحوّل یافته اندر. پهلوی: andar): درآشامیدن/ ۱۰۰، ۱۵۰. درآکنیدن/ ۱۰۰. درآمدن/ ۸۵، ۱۵۵. درآوردن/ ۴، ۶۸، ۹، ۱۰۲، ۲۲. درافتادن/ ۳۲، ۱۲۰، ۵۸، ۵۸، ۶۲، ۵۸، ۷۶، ۱۲۶، ۱۵۴. درافتیدن/ ۱۳۲؛ درافکنیدن/ ۷۶، ۱۵۴. درانباشتن/ ۷۵. دربستن/ ۲۸، ۴۵، ۴۶، ۱۱۴، ۳۵، ۱۱۴. درپوشیدن/ ۱۷، ۹۱، ۱۲۶، ۱۵۰، ۱۲۹. درجستن/ ۴۴. دردمیدن/ ۷؛ دررسیدن/ ۵۰. درشدن/ ۶۸، ۴۶، ۷۰، ۱۶۰، ۱۳۱. درکردن/ ۱۰۵، ۱۳۰، ۱۲۵، ۱۳۰. درگذاشتن/ ۹۷. درگذشتن/ ۴۵، ۱۰۲. درگذرانیدن/ ۵۹. درگردانیدن/ ۴۳.

درگرفتن/ ۸۷. درگنجیدن/ ۳. درمجیدن/ ۲۷، ۳۲. درمکیدن/ ۱۳۰. درنشستن/ ۵۰.
درنوردیدن/ ۳۴. دریافتن/ ۷۸، ۱۲۳، ۵۲.

فا- (صورت فشرده فرا-): فانغوشیدن/ ۳۴.

فرا- (صورت تحوّل یافته فراز. پهلوی: frāz): فرااوشردن/ ۷۴. فرابافتن/ ۱۵۵.
فراپویانیدن/ ۲۳. فرایذیرفتن/ ۱۳۲. فراخواپانیدن/ ۶۰. فراخیزیدن/ ۹۹. فراداشتن/ ۱۴۳،
۱۴۹. فرارسانیدن/ ۱۷. فرارسیدن/ ۱۴، ۳۶. فراساختن/ ۱۵۷. فراستدن/ ۱۵۰، ۱۱۸، ۱۵۱،
۱۵۶. فراشدن/ ۹، ۲۸، ۴۹، ۱۰۲. فراکردن/ ۱۲، ۲۸، ۴۳، ۶۱، ۶۲، ۸۹، ۹۱، ۹۵.
فراگذاشتن/ ۶۴، ۱۴۴، ۷، ۳۵، ۱۲۶. فراگرفتن/ ۷۶، ۹۷، ۱۵۵، ۸، ۲۶، ۲۸، ۴۲، ۶۶،
۷۳، ۷۵، ۱۱۵، ۹۵، ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۲۹، ۹۵، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۳۱، ۱۳۳،
۱۳۴. فرائولیدن/ ۱۳. فرانهادن/ ۳۸، ۸۹. فرانیوشیدن/ ۱۳، ۶۰. فراوا بردن/ ۶۹.

فرو- (صورت تحوّل یافته فرود. پهلوی: frōd): فروآمدن/ ۱۷، ۷۶، ۷۹، ۶. فروآوردن/
۷۷، ۸۳، ۹۶. فروافتادن/ ۱۲۱. فروافتیدن/ ۱۳۳. فروافشاندن/ ۶۶. فروباریدن/ ۱۱۹.
فروبردن/ ۴۹، ۷۵، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۷، ۳۱۳. فروخفتن/ ۶۸، ۶۹، ۲۶۵. فروخواندن/ ۸، ۷۹.
فروخوردن/ ۱۲۹. فرودوانیدن/ ۶۱. فرودویدن/ ۳۱، ۱۶۰، ۶۹، ۶۹، ۷۷، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۱۸،
۱۱۹. فروریختن/ ۳۲، ۱۲۰، ۹۲. فروریزیدن/ ۱۳۵. فروشدن/ ۶، ۴۶، ۱۶۰، ۶، ۴۵، ۴۶،
۶۷، ۷۶، ۹۵، ۱۰۵، ۱۱۹. فروکردن/ ۳۹، ۶۵. فروکشتن/ ۳۵، ۴۷. فروکشیدن/ ۶۸.
فروکوفتن/ ۷۶. فروگذاشتن/ ۶۶، ۱۴۴، ۶۸. فروگذاشته شدن/ ۱۵۲. فروگردانیدن/ ۱۵۹،
۱۳۸. فروگردیدن/ ۱۳۹. فرومردن/ ۱۴. فرونشستن/ ۹۹. فرونغوشیدن/ ۴۳. فرونهادن/ ۹۵.
فرونیوشیدن/ ۱۳۰. فروواریدن/ ۱۳۱.

وا- = (صورت تحوّل یافته باز-): وا بردن/ ۶۳، ۱۴۷. وابستن/ ۸، ۸۰. وابسته شدن/ ۸.
وابکشتن/ ۴۷. وایکندن/ ۲۱، ۲۸. واپژوهیدن/ ۳۹، ۸۵، ۱۲۹. واپوشیده شدن/ ۱۲۰،
۱۳۰. واجستن/ ۸، ۱۰۴. واخواستن/ ۳۰، ۱۱. وادادن/ ۱۰۶. واداشتن/ ۸، ۳۹، ۶۷، ۷۴،
۸۷. واداشته شدن/ ۱۱۵. وادربسته شدن/ ۱۱۹. وادریافتن/ ۱۳۶. وادریدن/ ۷۸. وادریده

شدن/ ۱۲۰. واژفتن/ ۶۵. وازدن/ ۸۴، ۸۶، ۱۵۸. واشدن/ ۸۴، ۹۱. واکردن/ ۷۴. واگذاشتن/ ۸۵. واگردانیدن/ ۷۱. واگردیدن/ ۱۱۸. واگشاده شدن/ ۲۹. واگفتن/ ۲۶. وامانستن/ ۳۸. وانپوشیدن/ ۷۷. وانشتن/ ۱۲۸. وانولیدن/ ۶۵. وانهاریدن/ ۸۴. وانهاریده شدن/ ۱۱۹. ور- (صورت گویشی و تحوّل یافته بر-): ورانگرائیدن/ ۷۰. ورکردن/ ۳۷. ورکشیدن/ ۸۶.

حروف اضافه

در زیر به حروف اضافه با نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌شود.

از: از پیش بشدن/ ۷۷؛ از شیر بازگرفتن/ ۷۹.

اندر: صف کشیدن اندر نماز و اندر حرب/ ۲۸.

با: با وند شدن/ ۷۹؛ با هم آمدن/ ۱۵۷؛ با یاد دادن/ ۱۴۶.

بر: بر پس ستور زدن/ ۸۷؛ بر جای ایستادن/ ۶؛ بر هم نهادن/ ۷.

به: به بردگی گرفتن/ ۱۹۳؛ به پای کردن/ ۷۱؛ به رنج آوردن/ ۱۴۲.

در: جورب در پای کردن/ ۱۴۰؛ در زندان کردن/ ۷۰؛ در پیش کسی به پا ایستادن/ ۶۹.

فرا: چیزی فرا کسی نمودن/ ۱۶؛ فرا پیش شدن/ ۱۳۳؛ فرا راه افکندن/ ۳۹؛ فرا زانو

نشستن/ ۹۹.

وا: دست وا پس بستن/ ۷۷؛ رفتن وا بند/ ۶۶؛ وا پس شدن/ ۱۲۲؛ وا هم آوردن/ ۱۰۵.

ور: ور جای ماندن/ ۵۲

لغات و ترکیبات خاص

آخِرِیان (نارَوا شدن ~) = الِکَساد / ۸.

این واژه که در فرهنگ‌ها به سکون حرف «خ» و کسر «ر» (آخِرِیان) ضبط شده، در دستنویسی مشکول از تفسیر سوراآبادی (صح. تفسیر سوراآبادی) به صورت آخِرِیان حرکت‌گذاری شده است (حیدرپور نجف‌آبادی و صفری آق‌قلعه، ص ۷۷). آخِرِیان در برهان قاطع به صورت آخِرِیان و آخِرِیان، به معنی «قماش، اسباب، متاع، کالای برگزیده» آمده است. «الِکَساد - ناروا شدن آخِرِیان» (زوزنی، ص ۱۴؛ مقری بیهقی، ص ۱۵). نک. صادقی ۱۳۹۲، ذیل آخِرِیان؛ همچنین، نک. اهریان در همین بخش.

آخو کردن = الذَّام / ۱۸۳؛ العِیب / ۵۵.

آخو گونه دیگر آهو به معنی «عیب». آخو کردن، به معنی «عیب گرفتن؛ ملامت کردن» و آخوکننده در فرهنگ جامع زبان فارسی (ذیل آخو و آهو^۲) با چند شاهد آمده است (صادقی ۱۳۹۲، ص ۴۷۷، ۱۰۹۵). پهلوی: āhōg «عیب، نقص» (مکنزی، ص ۳۵).

آرزو بدن = الحَنِین / ۲۰؛ التَّزُّوع / ۷۶؛ الإِشْتِیاق / ۹۲؛ التَّشَوُّق / ۹۶؛ الإِشْتِیها / ۱۵۱.

بدن، در آرزو بدن، گونه دیگر بودن (با تخفیف مصوَّت لآ به u) به معنای «شدن» است. در کتاب‌المصادر، تاج‌المصادر و مصادراللَّغه معادل مصدرهای عربی بالا فعل‌های گروهی آرزومند گشتن، آرزومند شدن، آرزومندی نمودن و آرزو کردن آمده است (زوزنی، ص ۱۰۶، ۱۵۱، ۷۱۹، ۷۲۶، ۸۲۵؛ مقری بیهقی، ص ۱۶۲، ۷۱۸، ۷۲۳؛ ص ۲۹۲، ۲۹۹، ۴۰۴). در کتاب‌المصادر بُستی (صادقی ۱۳۹۱، ص ۵۹) نیز آرزو اُبْدَن (= آرزو بدن)، در ترجمه مصدر طَرَب، آمده است.

آس کردن = الطَّخَن / ۸۹.

آس کردن گونه دیگر آسیا(ی) کردن، به معنی «آرد کردن، نرم و خرد کردن» است

(دهخدا؛ صادقی ۱۳۹۲، ذیل «آس»). «طَحَنَ - آس کرد» (بادی، ص ۱۴۷). «طَحَن - آسیای کردن» (صادقی ۱۳۹۱، ص ۵۹).

آشنا کردن = السِّبَاخَة / ۸۲.

گونه دیگر شنا کردن (نک. صادقی ۱۳۹۲، ذیل آشنا^۲). «السِّبَاخَة - آشنا کردن» (مقری بیهقی، ص ۲۰۹). آشنا (در آشنا کردن) در نسخه‌های کتاب‌المصادر، علاوه بر شنا و اشنا، به گونه‌های شناه و سناو نیز به کار رفته است (زوزنی، ص ۱۵۹ متن و حاشیه ۲۰، نسخه‌های «ه، ب، د، ا»).

ارغ شدن (~ گوز) (زیرنویس گوز در دستنویس: جوز کودکان) = القَنَم / ۵۱.

أُرْغ و أُوْر در برهان قاطع به معنی «بادام، پسته، فندق، گردکان و غیره که مغزشان تیز و تلخ و تند شده باشد» است. ارغ در البلغة المترجم (دستنویس کتابخانه چستربیتی)، در ترجمه جَوَزْ خِنْزَر، به صورت کُوزِی أُرْغ؛ در الأسمی فی الأسماء به صورت أُرْغ و أُوْر (قاسمی ۱۳۸۳، ص ۲۸؛ میدانی ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۵۱۹) و در دانشنامه در علم پزشکی به صورت اروغ، در عبارت «علاج مغز اروغ شده»، آمده است (حکیم میسری، ص ۲۳۲). همچنین، نک. قاسمی ۱۳۹۶، ص ۵۵. أُرْغ در اسفراین به معنی «کپک زدن مواد غذایی و تیز شدن طعم آن‌ها» است (همایونفر، ص ۹۹).

آرمان خوردن = التَّلْهَف / ۱۳۱.

«آرمان - رنج بود...» (اسدی طوسی ۱۳۱۹، ص ۳۶۶). آرمان در دستنویسی مشکول از تفسیر سور آبادی به شکل أَرْمَانَهَائِی و أَرْمَانِی، در ترجمه حَسَرَاتٍ و حَسَرَةً، ضبط شده (حیدرپور نجف آبادی و صفری آق‌قلعه، ص ۸۱). ترجمه تَلْهَف در بعضی از فرهنگ‌های کهن: اندوه بردن (زوزنی، ص ۸۰۸؛ تفلیمی، ۱۱۱؛ مصادر اللغه، ص ۳۸۸)؛ آرمان خوردن (مقری بیهقی، ص ۸۰۰)؛ آرمان خوردن (دهار، ص ۱۶۵)؛ دریغ خوردن، اندوهگین شدن (قرشی، ص ۱۲۱۲؛ صفی‌پوری، ص ۲۹۴۰). این واژه به صورت آرمان، آرمان، آزمون، به

معنی «آرزو، امید، حسرت»، در تاجیکستان و افغانستان رایج است (رواقی و اصلانی ۱۳۹۲، ص ۳۶-۳۷؛ حسن دوست، ش ۳۰۸؛ صادقی ۱۳۹۲، ذیل آرمان).

از خواب بکردن = الإنباه / ۳۸. فرستادن و از خواب بکردن = البعث / ۸۱؛ التَّيْبَه / ۱۰۹. از خواب بیودن = الإْتْيَاه / ۱۱۸.

عبارت فعلی از خواب بکردن به معنی «بیدار کردن» و از خواب بیودن به معنی «بیدار شدن» (بیودن = بشدن) ظاهراً تحت تأثیر حرف اضافه «از» تغییر معنا داده و متضاد به/ در خواب کردن به معنی «خواباندن» و به/ در خواب شدن به معنی «خوابیدن» است. (برای تأثیر حروف اضافه در تغییر معنای افعال، نک. قاسمی ۱۳۶۵، ص ۶۷-۸۲). در فرهنگنامه قرآنی نیز یک مورد عبارت از خواب بکردیم، در ترجمه بَعْثْنَا (هُم)، به معنی «بیدار کردیم» دیده می‌شود (یاحقی و دیگران، ص ۳۵۱). به اشاره شفاهی دکتر مینا سلیمی در زبان کردی عبارت لَه خَو کِرْدَن (= از خواب کردن) به معنی «بی خواب کردن» است (نک. شرفکندی ۱۳۶۹، ص ۷۷۰).

اشکنج (~ درافتادن) = التَّشْنُج / ۱۲۶.

اشکنج گونه دیگر شکنج (با شکسته شدن خوشه صامت آغازی با مصوّتی پیش از خوشه). اِشْکَنْج و شِکَنْج در لغت‌نامه دهخدا، به نقل از برهان قاطع، بدون شاهد، به معنی «گرفتن عضوی به سر دو ناخن» و شِکَنْج به معنی «آژنگ. چین. ترنجیدگی که بر پوست افتد و...» آمده است. شَنْجاً در مقدمه‌الادب به معنی «انجوغ گرفتن، چین و شکن گرفتن پوست تن مردم» (زمخشری خوارزمی ۱۳۴۳، قسم ثانی، ص ۵۱۰) و تَشْنُج در منتهی الأرب به معنی «درکشیدگی و ترنجیدگی پوست» است (صفی پوری، ص ۱۶۹۵).

افزولیدن (برکاری ~) = البعث / ۸۱. یکدیگر را بر حرب افزولیدن = التَّذامُر / ۱۳۵. برافزولیدن = التَّحْضِیض / ۲۵.

افزولیدن و صورت‌های فزولیدن، اوژولیدن در برهان قاطع به معنی «برانگیختن به جنگ

و غیره» است. «التحذیض - براؤولیدن» (زوزنی، ص ۶۲۳). «التَّذامُر - یکدیگر را بر جنگ افزولیدن» (مصادر اللغه، ص ۴۲۹). «اوژولیدن = تحذیض» (صادقی ۱۳۹۱، ص ۷۰). در کتاب المصادر و تاج المصادر علاوه بر براؤولیدن صورت های برافزالیدن، افزالیده، برافزیدن، براوژلیدن، (بر)اوژولیدن/ بروژولیدن، برفژولیدن، فژولیدن نیز آمده است (زوزنی، ص ۷۱ متن و حاشیه ۱۷، نسخه «د»، ۱۵۸، ۸۵۰؛ مقری بیهقی، ص ۵۷ متن و حاشیه ۸، نسخه «ما»، ۷۸۸ متن و حاشیه ۸، نسخه «پا»، ۸۵۹ متن و حاشیه ۶، نسخه های «پا، ما، س»). برای ریشه شناسی، نک. حسن دوست، ش ۴۱۰.

افسردن (~ چَرَبش) = الجُمُوس / ۶۵.

گونه دیگر: فسردن. «افسردن - بریسته شدن و کردن و منجمد شدن و کردن، و فسردن به حذف همزه نیز لغت است» (فاروقی، ص ۹۸). «الجُمُوس - بیفسردن» (زوزنی، ص ۲۳؛ مقری بیهقی، ص ۲۸). «جَمَدٌ وَ جَمَسٌ - بفسرد/ بیفسرد» (ادیب نطنزی، ص ۲۲۹ متن و حاشیه ۷، نسخه های «د، م»). «جُمُوس - فسردن روغن و پیه و آب» (صفی پوری، ص ۴۹۲). در نوشته های کهن گونه فسردن (با حذف مصوٰت آغازی) ظاهراً بیشتر به کار رفته است. پهلوی: -afsardan, afsar «افسردن، سرد شدن» (مکنزی، ص ۳۳). همچنین، نک. حسن دوست، ش ۴۱۷.

افشاردن (~ انگور و جز آن) = العَصْر / ۷۳. افشاردن = الضَّغَط / ۸۵. افشارده شدن = الإِنْعِصَار / ۱۱۹. سخت افشردن = العَمَز / ۷۴.

گونه های دیگر: اوشاردن، اوشردن، فشاردن، فشردن. «افشاردن - شپلیدن و افشردن...» (فاروقی، ص ۹۸). «العَصْر - افشردن/ افشاردن» (زوزنی، ص ۹۹ متن و حاشیه ۷، نسخه «ب»). پهلوی: -afšurdan, afšur «افشردن، خرد کردن، له کردن» (مکنزی، ص ۳۴).

انجوغ گرفتن = التَّغَضُّن / ۱۳۳.

مصدر انجوغ (انجوخ) به صورت اَنْجُخْتَن، در ترجمه تَقْبِض و تَكْنَع، در چند فرهنگ

کهن آمده است (زوزنی، ص ۸۰۲، ۸۰۶؛ مقری بیهقی، ص ۷۹۷؛ مصادر اللّغه، ص ۳۸۳).
مصدر اَنْجُختن و اَنْجُوختن، به معنی «چین دار بودن. بر هم کشیدن و ترنجیدن روی و اندام» و مصدر جعلی آن نیز به شکل اَنْجُخیدن، اَنْجُوخیدن، اَنْجُوغیدن، به معنی «در هم کشیده شدن پوست روی و اندام»، در لغت نامه دهخدا آمده است. در لغت فرس صورت های اَنْجُوخ و اَنْجُوخه به معنی «چین گرفتن روی و تن» (اسدی طوسی ۱۳۱۹، ص ۷۵، ۴۷۴) و در برهان قاطع اَنْجُخ، اَنْجُغ، اَنْجُوخ، اَنْجُوغ به معنی «چین و شکن روی و اندام» است. صفت انجوغون، انجوغگن (با فعل شدن)، در ترجمه نَخص، به معنی «چروکیده، چین و چروک دار»، در فرهنگ تاج المصادر به کار رفته است (مقری بیهقی، ص ۳۲). «عَصِنَ الْوَجْهَ - انجوغ گرفت روی، شکن گرفت روی» (زمخشری خوارزمی ۱۳۴۳، قسم ثانی، ص ۵۸۵). «التَّغَضُّن - انجوغ گرفتن» (زوزنی، ص ۸۱۶؛ مصادر اللّغه، ص ۳۹۶). «اَنْجُوغ - الْعَصْنُ» (قاسمی ۱۳۹۶، ص ۱۲). همچنین، نک. حسن دوست، ش ۴۸۷.

اندام اندام بکردن = التَّعْصِيَة / ۱۴۷.

«اندام اندام کردن... به قطعات بریدن. جدا جدا کردن ... تعصیه: اندام اندام کردن قصاب گوسپند را» (دهخدا، ذیل اندام). برابر مصدر تَعْصِيَة در مصادر اللّغه اندام اندام کردن (ص ۱۷۹) و در منتهی الأرب اندام اندام کردن و جدا نمودن (صفی پوری، ص ۲۱۵۲) و در کتاب المصادر و تاج المصادر عضو عضو کردن آمده است (زوزنی، ص ۶۱۴؛ مقری بیهقی، ص ۶۱۴).

انگمین کردن (~ منج) = الاَرَى / ۱۰. رُفتن انگمین = الشَّوْر / ۴۶.

انگمین > انگبین (با ابدال صامت لبی، انسدادی، واکدار b به صامت لبی، خیشومی، واکدار m). «الشَّوْر - انگمین گرفتن» (بادی ۱۳۹۷، ص ۱۳۳). تلفظ این واژه در بعضی از گویش های ایران ângeyin, ângün, hangen, hangwin, hengün است (کیا، ص ۵۶۳). پهلوی: angubēn (مکنزی، ص ۴۰).

اونائیدن = الْوَسَن / ۳.

فعل عربی وَسَن به معنی «چرت زدن و پینکی رفتن» است. اوناییدن در لغت‌نامه دهخدا به‌صورت اونانیدن، به معنی «غنودن و چرت زدن»، به‌نقل از آندراج و ناظم‌الاطباء، و یکی از نسخه‌های تاج‌المصادر، آمده است. «الْوَسَنُ وَ السِّنَّة - اوناییدن» (زوزنی، ص ۲۳۱). «السِّنَّةُ وَ الْوَسَنُ - اوناییدن/ اونانیدن» (مقری بیهقی، ص ۳۰۳ متن و حاشیه ۴ نسخه «ما»). به گزارش فرهنگ ریشه‌شناختی، -ünāy در زبور فارسی میانه «غنودن» است (حسن‌دوست، ش ۵۵۷).

اهریان (رَوَا شدن ~) = الْتَفَاق / ۶۸.

اهریان گونه دیگرِ آخریان/ اخریان. این دو‌صورت در برهان قاطع آمده است. نک. حسن‌دوست، ش ۴۵ و ۵۶۰؛ همچنین، نک. آخریان در همین بخش.

باتر شدن = التَّجَى / ۱۵۴.

گونه دیگر: واتر شدن. «واتر - بر وزن مادر، به معنی دورتر باشد چنانکه گویند پای واتر نهاد یعنی پا را دورتر گذاشت» (برهان). «تَجَى - دور شدن، با یک‌سوی شدن» (دهخدا). گونه واتر در لغت‌نامه دهخدا به معنی «دورتر، والاتر»، با شاهی از السامی فی الاسامی، و گونه فاتر شدن به معنی «برآمدن. بالا آمدن. صعود کردن» و فاتر کردن به معنی «دور کردن»، بدون شاهد، آمده است. در دستنویس مورخ ۶۲۰ق. البلغه نیز واتر و در دستنویس‌های دیگر آن فاتر (با فعل آمدن) به کار رفته است (قاسمی ۱۳۹۶، ص ۴۱). التَّجَى در کتاب‌المصادر و تاج‌المصادر «دور شدن، بایک‌سو شدن، به یک‌سو شدن، وایک‌سو شدن» است (زوزنی، ص ۸۳۰ متن و حاشیه ۷، نسخه‌های «د، ه، ا»؛ مقری بیهقی، ص ۸۲۹ متن و حاشیه ۶، نسخه‌های «پا، ما، س»).

باروزه (جامه ~ پوشیدن) = التَّبْدُل / ۱۳۱.

بادروزه و گونه دیگر آن باروزه (با حذف صامت d پس از مصوّت بلند ā) در برهان قاطع به معانی «هرروزه؛ خوراک و قوت هرروزه؛ جامه کهنه و لباسی که هر روز پوشند؛ چیزی

که مردم را همیشه درکار باشد» و در لغت فرس به معنی «آن بود که مردم مدام چیزی را به کار دارند» آمده است (اسدی طوسی ۱۳۱۹، ص ۴۲۷). در لغت‌نامه دهخدا علاوه بر بادروزه، با چند شاهد منظوم و منثور، صورت باروزه و بادروژه نیز، بدون شاهد، ضبط شده است. باروزه/پاروزه در کتاب‌المصادر، در ترجمه ابتدال و امتهان، دیده می‌شود (زوزنی، ص ۷۰۶ و ۷۱۳ متن و حاشیه «ا، ه، ب» و «ب، د، ه»). این واژه در قانون ادب، در ترجمه تبذل، به صورت بادروجه است (تفلیسی، ص ۱۳۳۸).

باز کردن (~ کفن) = النَّبْش / ۶۵. میوه از درخت باز کردن = الْقَطْف / ۷۷. از ولایت باز کردن = الْعَزْل / ۷۸. از شیر باز کردن = الْفِطَام / ۸۰؛ الْفَلْو / ۱۰۲. گوشت از استخوان باز کردن = اللَّحْم / ۸۹. پوست از گوشت باز کردن = النَّجْو / ۹۹. پوست باز کردن از چوب = اللَّحْو / ۱۰۰. باز کردن میوه = الْإِجْتِنَاء / ۱۵۱.

فعل باز کردن در بالا، که ظاهراً باید آن را از افعال گروهی (افعال مرکب) دانست، به معانی «جدا کردن؛ کندن؛ انفصال؛ بریدن؛ چیدن»، در نوشته‌های کهن شواهد بسیاری دارد. باز کردن به همین معنای «جدا کردن. دور کردن»، با چند شاهد منظوم و منثور، در لغت‌نامه دهخدا، ذیل همین فعل، آمده است.

بازگرفتن (چراغ یا شمع ~) = الْإِسْتِصْبَاح / ۱۲۱.

بازگرفتن، به معنی «گرفتن، برداشتن»، در کتاب‌المصادر و تاج‌المصادر با پیشوند فا- و فوا- (فازگرفتن، فراگرفتن) آمده است (زوزنی، ص ۷۵۷ متن و حاشیه ۹، نسخه «د»؛ مقری بیهقی، ص ۷۴۶ متن و حاشیه ۱۳، نسخه «پا»). «إِسْتِصْبَاح- چراغ خواستن، و چراغ افروختن» (صفی پوری، ص ۱۷۳۳).

بامانستن = التَّقِيل / ۹۷. وامانستن چیزی به چیزی = الْإِشْبَاه / ۳۸.

مانستن صورت کهن‌تر مانیدن / ماندن به معنی «شبهه و مانند بودن». «مانستن - مانند شدن چیزی به چیزی. شبهه بودن» (دهخدا). مانستن در کتاب‌المصادر بُستی با پیشوند

«ب-» به کار رفته است: «تَشَبُّه - بمانستن» (صادقی ۱۳۹۱، ص ۴۸). «حَکَاهُ فِی فِعْلِهِ - مانست او را در کردارش» (زمخشری خوارزمی ۱۳۴۳، قسم ثانی، ص ۲۴۳). تَقْوِيل در کتاب المَصَادِر و تاج المَصَادِر مانندگی کردن به کسی؛ و اِشْبَاه «با چیزی مانیدن» است (زوزنی، ص ۴۹۲، ۸۲۸؛ مقری بیهقی، ص ۴۸۶، ۸۲۷). بمانستن در بعضی از گویش های کنار دریای خزر به معنی «شبهه بودن» است (نصری اشرفی و دیگران، ص ۲۲۳۰). فعل ماندن، به همین معنی، در تاجیکستان و افغانستان رواج دارد (نظرزاده و دیگران، ج ۱، ص ۸۵۳؛ افغانی نويس، ص ۵۲۸). پهلوی: mān- «مانند بودن»؛ mānāg «مانا، مانند، شبهه» (مکنزی، ص ۱۰۴). نک. حسن دوست، ش ۴۷۶۵.

باویدن = الْهَيْل / ۵۷.

معنی هَيْل، إِهَالَة، إِنْهِيَال، تَهْيِيل، تَهْيِيل و صفت مَهْيَل در لغت نامه دهخدا و فرهنگ های عربی - فارسی نشان می دهد که فعل باویدن باید به معنی «از هم فرو ریختن توده هایی مانند خاک و ریگ» باشد (دهخدا، زوزنی، ص ۱۳۴، ۷۲۸، ۷۵۰؛ مقری بیهقی، ص ۷۴۰، ۱۸۴، ۸۲۷؛ صفی پوری، ص ۳۴۹۵). هَيْل در لغت نامه دهخدا، به نقل از منتهی الأرب و اقرب الموارد، به معنی «فرو ریختن بر چیزی خاک و ریگ را، فرو ریختن آرد در انبان بی وزن و کیل» و «فرو ریختن و روان کردن» و در کتاب المَصَادِر و تاج المَصَادِر نیز به معنی «فرو ریختن» است (زوزنی، ص ۱۳۴؛ مقری بیهقی، ص ۱۸۴). (بر)باویده، باویده شدن، بر باویدن به معنی «آماده، مهیا؛ آماده و مهیا شدن»، در ذیل فرهنگ های فارسی (ص ۴۵، ۵۳)، با شواهدی از ترجمه قرآن موزه پارس و مقامات حریری، ظاهراً ربطی به باویدن در فرهنگ حاضر ندارد.

پرهیزیدن = التَّحَرُّج / ۱۲۵.

مصدر پرهیزیدن ظاهراً در فرهنگ های کهن فارسی نیامده، ولی واژه پرهیز در بعضی از فرهنگ ها دیده می شود. «پرهیز - ترس و نگاه داشت خویش از مضرت و نیز به معنی حذر آید» (فاروقی، ص ۲۳۹). پرهیزیدن در لغت نامه دهخدا، به معنی «تقوی جستن. پارسایی

کردن. بازایستادن از حرام»، با چند شاهد منظوم از یوسف و زلیخا، آمده است. تَحَرُّج در چند فرهنگ کهن به معنی «از گناه به یکسو شدن» است (زوزنی، ص ۷۹۱؛ مقرئ بیهقی، ص ۷۸۳؛ مصادر اللغه، ص ۳۷۴). «تَحَرُّج - پرهیز کرد از گناه و توبه کرد» (صفی‌پوری، ص ۵۹۷). پهلوی: pahrēz «پرهیز، دفاع» (مکنزی، ص ۱۱۹).

پسودن (~ سنگ یا بیوسیدن): الإِسْتِلَام / ۱۱۷.

این فعل در برهان قاطع به صورت صفت بَسوده و پَسوده، به معنی «دست‌زده، دست‌رسیده دست‌مالیده»، و در لغت‌نامه دهخدا به صورت‌های بسودن و پسودن، به معنی «دست زدن. لمس کردن. دست مالیدن و...»، آمده است. «الإِسْتِلَام - بوسه دادن یا دست بسودن... حجر اسود را» (زوزنی، ص ۷۱۰). پسودن در هدایة المتعلّمین نیز با پیشوند «ب-» (بیسودن) است (اخوینی بخاری، ص ۵۰۳).

بجاردن (~ کار را) = التَّشْمُر / ۱۲۷.

یکی از معانی تَشْمُر در لغت‌نامه دهخدا، به نقل از منتهی الأرب و اقرب الموارد، «آماده شدن کار را، مهیا شدن برای کاری» است، و این معنی مطابق معنای بجاردن است. این واژه طبق تحقیق میثم محمّدی درباره حوزه کاربرد، اشتقاق و معنای آن، باید پِچاردن/بِچاردن باشد که به صورت‌های بچاردن، بیچاردن، پچاردن، بژاردن، پژاردن در متن‌های کهن مربوط به گویش‌های مرکزی و کنار دریای خزر، در معنای اصلی «آماده کردن/شدن» و معانی مجازی دیگر، به کار رفته است (محمّدی ۱۳۹۸، ص ۱۶۹-۱۸۵).

بچسبانیدن = الإِزَاغَة / ۶۱.

«إِزَاغَة - میل دادن از راستی و حق. از راه راست بگردانیدن» (دهخدا). «الإِزَاغَة - بگردانیدن/بچسبانیدن» (زوزنی، ص ۵۰۴ متن و حاشیه ۹، نسخه «ب»). چسب ظاهراً بن مضارع فعل چَفْتَن، به معنی «خم شدن، کج شدن، انحنای پذیرفتن»، است. برای توضیحات بیشتر، نک. قاسمی ۱۳۸۲، ص ۷-۹؛ حسن‌دوست، ش ۱۸۴۲.

بَچیدن = المَقاساة / ۱۴۹.

«المَقاساة - رنج چیزی بکشیدن» (زوزنی، ص ۶۶۹؛ مقرئ بیهقی، ص ۶۶۴). بَچیدن به معنی یادشده، در منابع در دسترس دیده نمی‌شود. پُچیدن/ پوچیدن در زبان تاجیکی به معنی «گیر کردن و ماندن پوست بدن و لباس بین چیزی و فشرده شدن آن» است (قاسمی و دیگران ۱۳۷۶، ص ۴۹ و ۵۹).

بختر داشتن = التَطَيِّر / ۹۶.

«التَطَيِّر - فال بد گرفتن» (زوزنی، ص ۸۲۷). «تَطَيَّرَ بِهِ وَ مِنْهُ - فال بد گرفت از وی» (صفی پوری، ص ۱۹۸۸). فعل يَطَيِّرُوا در فرهنگنامه قرآنی به اختر زدندی، اختر کردند، اختر گرفتندی، بختر داشتندی، به اختر بداشتندی، فالی بد زدندی، مرو گرفتندی، برگردانیده شده است (یاحقی و دیگران، ص ۱۸۱۴). «تَطَيَّرَ وَ أَطَيَّرَ - اختر کرد/ خواست/ داشت» (ادیب نظری، ص ۵۱۴ متن و حاشیه ۱۸، نسخه‌های «س، د، م، مل»).

بخشیدن = التَوَزُّع / ۴۳.

بخشیدن در لغت‌نامه دهخدا، به معنی «قسمت کردن، تقسیم کردن، توزیع»، با چندین شاهد آمده است. بخشیدن، معادل تَوَزُّع، در کتاب‌المصادر و تاج‌المصادر، با پیشوند فعلی «ول»، به صورت وابخشیدن، وابخشیده شدن است (زوزنی، ص ۸۱۹؛ مقرئ بیهقی، ص ۸۱۵). پهلوی: baxtan, baxš- «بخش کردن، توزیع کردن، سهم دادن» (مکنزی، ص ۵۱).

بخوستن (به پای ~) = الوُطْأ / ۱۴.

«پایخوست - بر وزن و معنی پای‌خست، و آن زمین یا چیزی دیگر که در زیر پای کوفته شده باشد» (برهان؛ همچنین، اسدی طوسی ۱۳۱۹، ص ۴۰؛ نخجوانی، ص ۴۲). «خوست - بر وزن پوست... راه کوفته شده را گویند، و به این معنی با ثانی معدوله هم گفته‌اند» (برهان؛ همچنین فاروقی، ص ۳۷۹). صورت پَیخُستَن، به معنی «لگدمال کردن. پاسپر

کردن»، با دو شاهد از کسایی و عسجدی، و پَیخَسْتَه، به معنی «لگدمال شده. پاسپرسده»، بدون شاهد، در لغت‌نامه دهخدا، ضبط شده است. پَیخَسْتَن، پَیخَسْتَه داشتن، پَیخَسْتَه کردن، به معنی «دور کردن، راندن»، در ذیل فرهنگ‌های فارسی، با شواهدی از اسرارالتوحید، آمده است (رواقی و میرشمسی ۱۳۸۱، ص ۱۰۰). ترجمه و طأ در دو فرهنگ کهن به پای سپردن/ اسپردن است (زوزنی، ص ۲۶۰؛ مقری بیهقی، ص ۳۲۷). در پهلوی: xwastan, xwāh- «پای مال کردن، خستن، کوفتن، لگدمال کردن» (مکنزی، ص ۱۶۶).

بخیزیدن (~ پای): الزَّلِيل / ۱۹؛ الزَّلْق / ۵۰؛ الدَّخْص / ۸۵. فراخیزیدن = الحَبْو / ۹۹. گونه دیگر: خزیدن، خیزیدن، غیژیدن، به معنی «لغزیدن، سُر خوردن، لیز خوردن». خیزیدن به همین معنی در لغت‌نامه دهخدا آمده است. «الزَّلْق - بخیزیدن پای» (زوزنی، ص ۲۱۰؛ مقری بیهقی، ص ۲۷۴). «چندان بار... بر او نهادی و بکشیدی و پایش در گل نخیزیدی» (ورزنامه، ص ۱۴۷؛ قاسمی ۱۳۸۹، ص ۶۹). صورت سببی خیزندیدن، به معنی «لغزاندیدن»، در ذیل فرهنگ‌های فارسی، با شاهدی از تفسیر شنقشی، ضبط شده است (رواقی و میرشمسی ۱۳۸۱، ص ۱۵۶). خیزیدن، به معنی یادشده، در بعضی از گویش‌ها نیز آمده است (نک. حسن دوست، ش ۲۱۹۱، ۲۱۹۲). برای شواهد دیگر این فعل در بعضی از متون کهن، نک. قاسمی ۱۳۹۶، ص ۴۷.

بدرفشیدن = التَّهْلُل / ۳۲.

گونه دیگر درخشیدن (ظاهراً با ابدال خوشه صامت xš به fš). درفشیدن، در لغت‌نامه دهخدا، با چندین شاهد منظوم و منثور، ضبط شده. در بعضی فرهنگ‌های کهن، در ترجمه تَهْلُل، درخشان شدن، درخشیدن آمده است (زوزنی، ص ۸۳۹؛ مقری بیهقی، ص ۸۱۳؛ قرشی، ص ۱۵۲۴؛ صفی پوری، ص ۳۴۶۶).

بدو درآمدن = الانعِطَاف / ۱۲۰؛ التَّشِّي / ۱۵۵. بدو درآوردن = الأَطْر / ۹. بدو درآوردن چوب = الحَنُو / ۱۰۲. بدو فروآوردن = العَطْف / ۷۷.

بدو درآمدن در لغت‌نامه دهخدا، به صورت به دو درآمدن، ذیل واژه دو (عدد)، معادل

تَثَنَى، تَحَنَّى، تَقَوَّسَ، تَأَوَّدَ، انعطاف، تعطیف، به نقل از کتاب المَصَادِر زوزنی و تاج المَصَادِر بیهقی، به معنی «دولا شدن، خم شدن، خمیدن، دوتا شدن»، و همچنین به دو درآوردن، به معنی «خم کردن، دولا کردن»، معادل تخنِث، اختناث، به نقل از تاج المَصَادِر بیهقی، ضبط شده است. بدو/به دو آمدن و بدو/ به دو آوردن بارها در کتاب المَصَادِر و تاج المَصَادِر به کار رفته است (زوزنی، ص ۱۰۸، ۵۵۱، ۷۴۵، ۸۰۷، ۸۲۳؛ مقری بیهقی، ص ۱۰۴۰ نمایه). در کتاب المَصَادِر بُستی نیز معادل استقواس بدو درآمدن آمده است (صادقی ۱۳۹۱، ص ۶۴). صفت پِشتُ بدو درآمده، به معنی «گوژپشت»، در ترجمه اَحْنَى و اَجْنَاء، در بعضی از فرهنگ‌های کهن دیده می‌شود (میدانی ۱۳۸۲، ص ۱۸۲؛ زنجی سجزی، ص ۱۱؛ قاسمی ۱۳۹۶، ص ۸۴).

برآسایانیدن = الإجمام / ۱۹۵؛ الإِرَاحَة / ۶۰.

الإِجْمَامُ در کتاب المَصَادِر بُستی ییاسانیدن (صادقی ۱۳۹۱، ص ۴۲)؛ در کتاب المَصَادِر و الضَّرَاح آسایش دادن (زوزنی، ص ۵۳۵؛ قرشی، ص ۱۵۵۳)؛ در تاج المَصَادِر و مَصَادِر اللِّغَةِ برآسایانیدن (مقری بیهقی، ص ۴۹۷؛ مَصَادِر اللِّغَةِ، ص ۸۲) و الإِرَاحَة در کتاب المَصَادِر براسویانیدن، برآسودن (زوزنی، ص ۵۰۰)؛ در تاج المَصَادِر براسایانیدن، براسودن (مقری بیهقی، ص ۵۰۸) و در مَصَادِر اللِّغَةِ راحت دادن، برآسایانیدن، برآسودن است.

برآغالیدن (~ سَگ بر صَید) = الإِيسَاد / ۴، ۱۵.

«آغال - چنان باشد که کسی را بر کسی طیره کنند تا تند شود آن فعل را آغالش خوانند و سگ را که بر مردم جهانند برآغالیدن گویند، فرالوی گفت: من ز آغالشت ترسم هیچ / و به من شیر را برآغالی» (اسدی طوسی ۱۳۱۹، ص ۳۲۵). همچنین، نک. صادقی ۱۳۹۲، ذیل آغال^۱، آغالاندن، آغالانیدن، آغالش، آغالیدن^۱. در پرهان قاطع علاوه بر (بر)آغالیدن، صورت‌های آغاردن، آغاریدن، برآغالیدن نیز، به معنی «تحریض و تحریک کردن، برانگیختن، اغراء»، ضبط شده است.

برآماهیدن = الوَرَم / ۴؛ التَّوَرَم / ۴۳. برآماهیدن شکم چهارپا از خوردن = الحَبْط / ۴۹. در برهان قاطع صورت‌های آماس و آماه به معنی «ورم و برآمدگی اعضا» است. در فرهنگ جامع زبان فارسی آماسیدن، و گونه دیگر آن آماهیدن، به معنی «ورم کردن اعضا یا عضوی از بدن انسان یا حیوان، متورم شدن»، و مشتقات دیگر آن با شواهد متعدّد، آمده است (صادقی ۱۳۹۲، ذیل آماس، آماسیدن، آماه، آماهیدن).

برزیدن = الحَرْث / ۶. مسلمانی برزیدن = التَّحْنَف / ۱۳۰. برزیدن گونه دیگر ورزیدن. «برزیدن... کشت کردن. زراعت کردن» (دهخدا). «برزیدن - بر وزن لرزیدن، به معنی ورزیدن است که مواظبت و مداومت کردن باشد در کاری» (برهان). «الحَرْثُ وَ الحِرَاثَةُ - کشت کردن» (زوزنی، ص ۱۰؛ مقری بیهقی، ص ۹). «التَّحْنَفُ - دین حنیفی / حنفی برزیدن» (زوزنی، ص ۸۰۷؛ مقری بیهقی، ص ۷۹۸؛ مصادر اللغة، ص ۳۸۷). «تَحْنَفُ - مسلمانی کردن» (قرشی، ص ۱۱۵۰). «تَحْنَفُ - حنیف گردید، و دین حنیف اختیار کرد» (صفی‌پوری، ص ۷۲۹). پهلوی: -warzīdan, warz- «کار کردن، عمل کردن؛ کشتن؛ به وجود آوردن» (مکنزی، ص ۱۵۴). همچنین، نک. حسن دوست، ش ۷۵۴.

برسانیدن = الإِنْفَاد / ۳۶

برسانیدن در ترجمه‌ی انفاد، به معنی «تمام کردن. به پایان رسانیدن. نابود گردانیدن. نیست کردن» است (دهخدا؛ زوزنی، ص ۴۵۳؛ صفی‌پوری، ص ۳۱۹۹). یکی از معانی برسانیدن نیز در لغت‌نامه‌ی دهخدا «تمام کردن» است. برسیدن و برسانیدن، به معنی «تمام شدن و تمام کردن»، در کتاب‌المصادر و تاج‌المصادر، در ترجمه‌ی اِنْزاف، دیده می‌شود (زوزنی، ص ۴۷۵؛ مقری بیهقی، ص ۴۶۸).

برفراشیدن = الإِنْتِشَاف / ۱۱۵؛ التَّنْفِش / ۱۲۸

إِنْتِشَاف و تَنْفُش در کتاب‌المصادر و تاج‌المصادر به معنی «موی (کسی) وا تیغ خاستن»